

میدون و سوفیا

ما چه شکلی شدیم؟



پوریا عالمی

● خبر مثلثی: ۲۰ دختر و پسر در تصادف یک اتوبوس کشته شدند.
سایری : خاک‌توسر ما که دختر و پسر با هم سوار اتوبوس میش و میرن سفر.
سایبری ۲: آیا به راستی پدران ما اتوبوس را وارد کردند که دختر و پسر توش اختلاط کنند؟
یک سلبریتی در اینستاگرام: ستاره مربع هشتصد و فلان رو همین الان بزنید و ببینید چی میشه.
یک سلبریتی در توئیتر: طفلک اتوبوس که همه‌رو رسوند، اما خودش به جایی نرسید. (سه هزار تا لایک و کامنت)

یک موج‌سوار: چون من از همه بامزه‌ترم، جای اینکه به مسیبان و مسئولان خودروسازی و استاندارد و جاده‌سازی و... ایراد بگیرم، سریع یک سریال طنز درباره کشته‌شدن مردم بدبختی که سوار اتوبوس می‌شوند می‌سازم و می‌فرستم شبکه خانگی، شما بخريد و به بدبختی خودتون بخندید.

یک شاخ اینستاگرام: من شماره کارت رو محض احتیاط میدم، اکه لازم شد پول بریزید به کارت من.
برنامه ۲۰:۳۰: عوامل نفوذی خودباخته با جفت‌پاکرفتن، اتوبوس از همه جا بی خبر را چپ کردند تا مردم نادان فضای مجازی، روی موجی سوار شوند که خبر نداشتند دشمنان اتوبوس‌رانی ایران و سازمان‌های جاسوسی و ضداتوبوسی، علیه مسئولان راه انداختند. پس خاک‌توسر فضای مجازی.

یک نماینده مجلس: مردم عزیزم، تا موقعی که اتوبوس‌های ما چپ می‌کند بیایید هواپیمای بیزنس‌کلاس سوار شویم.
مدیرعامل اتوبوس: تقصیر رسانه‌هاست که حواس راننده را پرت کردند.

وزیر راه: تقصیر لاستیک اتوبوس بود که لیز بود.
وزیر صنعت: تقصیر دختر و پسرهایی بوده که با هم سوار اتوبوس شدند.

شبکه خبر: ما از این تصادف درس عبرت می‌گیریم که دختر و پسر نباید با هم سوار اتوبوس شوند، وای به اینکه یا هم برونند استادیوم.

فراستی و عباسی و پوراوغدی و همه با هم: آیا فیلم اتوبوسی به نام هوس را برای عمه شما ساختند؟ نه بدبخت‌ها! ساختند که تو سوارش شوی و...

میدون دوم و سوفیا: عشق‌های ته اتوبوسی عشق نیست.

پوریا عالمی: آقا مسئولش منم. خوب شد؟ من استعفا میدم جای همه مسئولان و مسیبان، راحت شدید؟

اتفاق

ادعای وجود نخستین سیاره قابل سکونت غیر از زمین

● ایبسنآ، یک تیم تحقیق روی سیاره‌های فراخورشیدی در کالج دانشگاهی لندن (Uni-versity College Lon-don) مدعی شده است که اولین سیاره فراخورشیدی احتمالاً قابل سکونت پس

از زمین را در کیهان یافته است. دانشمندان بریتانیایی ادعا می‌کنند نخستین سیاره قابل سکونت با داشتن جو و آب‌وهوای مناسب برای زندگی را در فاصله ۱۱۰ سال نوری از زمین کشف کرده‌اند. همان‌طور که می‌دانیم آب برای زندگی بسیار مهم است و این یکی از مهم‌ترین چیزهایی است که اخترشناسان در سیارات بیرون از منظومه شمسی موسوم به فراخورشیدی به دنبال آن هستند. اکنون به قطر مشاهدات تلسکوپ فضایی هابل، بخار آب برای اولین‌بار در جو یک سیاره موسوم به «18b-k2» که پتانسیل قابل سکونت‌بودن را دارد، مشاهده شده است. بخار آب در غول‌های گازی رایج است. سیاره‌های مشتری، کیوان، اورانوس و نپتون همگی دارای H2O در جو خود هستند. اما وجود آب روی یک سیاره سنگی بسیار نادر است و باعث می‌شود کشف بخار آب و احتمالاً حتی باران در سیاراتی مثل سیاره «18b-k2» یک پیشرفت شگفت‌آور باشد. قبلاً بخار آب روی سیارات خارج از منظومه شمسی دیده شده بود، اما هیچ‌یک از آنها حیات نداشتند. این سیاره‌ها شامل نسخه‌های بسیار داغی از مشتری، زحل و نپتون و ابرزمین‌هایی بودند که بیشتر از بخار تشکیل شده‌اند تا سنگ. اما این کشف جدید امیدوارکننده‌تر است. سیاره مورد نظر با عنوان «18b-k2» شناخته می‌شود و به دور یک ستاره کوتوله قرمز در فاصله حدود ۱۱۰ سال نوری از ما در صورت فلکی «لئو» (Leo) می‌چرخد. این سیاره، شبیه به کره زمین است که ۲.۲۵ برابر وسیع‌تر و هشت برابر پرچرم‌تر از سیاره ما است.

این کشف باعث شده «18b-k2» یکی از جذاب‌ترین اهداف برای مشاهدات بعدی با تلسکوپ‌های قدرتمندتر مانند جیمز وب و آریل باشد. مطالعه بیشتر می‌تواند به تعیین اینکه چه مقدار آب در جو آن وجود دارد، منجر شود.

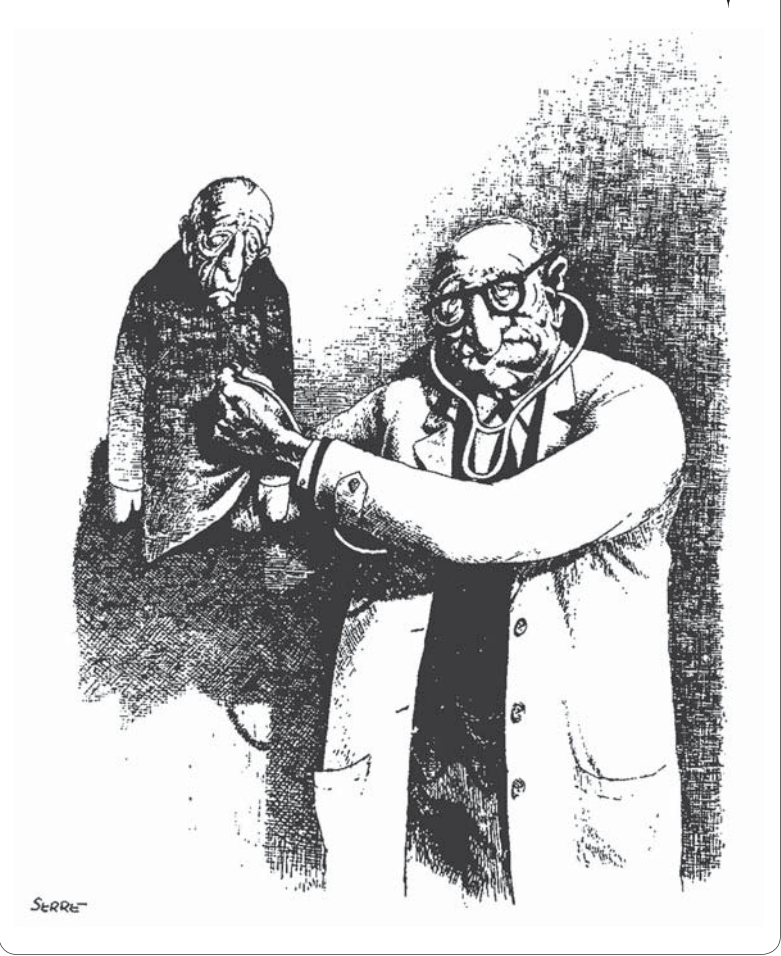
شترت روزنامه

شنبه ۲۳ شهریور ۱۳۹۸
۱۴ محرم ۱۴۴۱
۱۴ سپتامبر ۲۰۱۹
سال هفدهم
شماره ۳۵۲۳
۱۶ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۳:۰۰
اذان مغرب ۱۹:۳۲
اذان صبح فردا ۵:۲۲
طلوع آفتاب ۶:۴۶

روزنفرها

کارتون خواب

کلود سر



زنان

حق عادی‌نبودن

طلایه رویایی*

زمانی‌که دخترچه‌ای بودم و اغلب تفریح و فراغت من خواندن کتاب بود، بی‌آنکه از خانه بیرون بروم، بی‌آنکه معاشرت گستردهای داشته باشم، خیلی فکر نمی‌کردم به اینکه بعدها، این

بعدها که می‌آیند و همواره چهره سخت‌تری به ما نشان می‌دهند، در برابر این تصاویر که در کتاب‌ها با آن مواجه و آشنا می‌شویم و ایدئال‌های ما از انسان‌های متفاوت، چگونه خواهند بود... بعدهایی که با رشد جسمانی ما در مقام یک زن، محدودیتی نیز در کنارمان رشد می‌دهد که آزادی را از ما می‌گیرد.

من که با قهرمان‌های آزاد و سرکش کتاب‌ها مانوس و محشور می‌شدم، من که می‌خواستم مثل «ماهی سیاه کوچولو» زندگی روزمره را رها کنم و به‌دنبال ماجراهایی بروم که دور از آن یک‌تکه‌جایی‌که در آن هی بروم و هی بیایم، در دورها جریان داشت و مرا می‌خواند ... یا مثل «شازده کوچولو» از تمام تعلقات عزیزم و



عادت‌های دوست‌داشتنی‌ام بکنم، تا بروم و ببینم در سیارات دیگر چه خبر است... یا مثل «ژوانو»، قهرمان کتاب «ماجراجوی جوان» آن قدر سوادى ماجرا داشته باشم تا بالاخره به آن کلام مقدس «درايت نيکي‌کردن» برسّم که ژوانو در جريان ماجراجويي‌اش به آن رسيد... يا مثل «تيسـتو سبزکـشتي» در هر جايي که سـختي، خـشونت و قوانين محکوم‌کننده بود، با سرانگشت‌های روياننده‌ام، آن قدر کياه سبز برويانم که تانک‌ها به‌جای توپ‌های ويرانگرشان، به هم گُل پرتاب کنند و صلح جانـشـين جنگ شود، جنگي که به هر حال ريشه‌اش در تصرف بيـشتر است، امري که ذاتا به جهان مردانه تعلق دارد.

اين چنين ادبيات قادر بود و هست که ايده آزادي را حتي وقتي زني با دختری، هيچ امکان بيروني *عضو هیئت علمی پژوهشگاه میراث فرهنگی

آینه‌های محذب

یکی بود، یکی نبود



احمد طالبی‌نژاد

درگذشت مهدی علیمحمدی، دوبلور و بازیگر قدیمی نمایش‌های رادیویی، برای هم‌نسلان من که دوران کودکی، نوجوانی و آغاز جوانی‌شان با رادیو گذشته، تلخ‌تر و اندوهناک‌تر از دیگران بود. با صدای سرشار از عاطفه او بود که در کنج آن ولایت بدون امکانات مدرن، عشق را تجربه کردیم و دانستیم که عنصری در جهان هستی به نام عشق وجود دارد که تو را دربر می‌گیرد و از جهان خاکی فراتر می‌برد. علیمحمدی در انبوهی نمایش رادیویی، به‌ویژه نمایش‌هایی که به‌صورت سریالی با عنوان «داستان‌های رادیو ایران» هر شب پخش می‌شد، نقش جوان‌های عاشق را بازی می‌کرد و ما را در دریایی از شور و شغف فرومی‌برد. آن وقت‌ها که تلویزیون همه‌گیر نبود و ما که اصلا تا اواخر دهه ۱۳۴۰ برق نداشتیم چه رسد به تلویزیون، تنها پناهگاهمان در خلوت طولانی روزها و شب‌ها رادیو بود. نمایش‌های هفتگی متعددی، ازجمله «جانی دالر» که پلیسی جنایی بود و حیدر صارمی نقش این کارآگاه زبل را بازی می‌کرد، «زیر آسمان کبود» که نمایشی هفتگی بود و براساس ماجراهای واقعی ازسوی مترجمی به نام مورین که گویا بازیگر تئاتر و سینما هم بود، گذر کردیم و به آغاز جوانی رسیدیم و سلیقه‌هایمان هم عوض شد، تقریبا دوران بازیگری علیمحمدی در رادیو هم به سر آمده بود و داستان‌های رادیو ایران حال‌وهوایش عوض شده بود و دور، افتاده بود دست

بهزاد فراهانی و یارانش با داستان‌های پرشور روستایی که اگر هم عاشقانه بودند، در لافافی از تعهدات اجتماعی پیچیده می‌شدند و این ناشی از تغییر شرایط اجتماعی ایران در اواخر دهه ۱۳۴۰ بود. هنر معترض یا هنر اجتماعی داشت بر چوه دیگر فرهنگ و هنر سایه می‌انداخت. فیلم‌ها، ترانه‌ها، ادبیات و... دیگر دوران کنج قارون و علی دشتی و مستعان و ماتیس گذشته بود و نسل دیگری از هنرمندان به عرصه آمده بودند. در چنین حال‌وهوایی علیمحمدی بیشتر به کار دوبله در تلویزیون مشغول بود تا بازیگری رادیو. البته رقیب قدرتمندی به نام خسرو خسروشاهی هم از راه رسیده بود و اگر قرار بود جوانان عاشق شوند، ترجیح می‌دادند با صدای خسروشاهی از دهان آلن دلون عشق را مزه‌مزه کنند. خلاصه اینکه روزگار دگرگون شده بود و نتیجه‌اش را هم که دیدیم، اما نگارنده هنگامی که به گذشته برمی‌گردد تا بداند چه شد که دکتر و مهندس و فلان و بهمان نشد تا پیرانه‌سر زندگی آسوده‌ای داشته باشد، به این نتیجه می‌رسد که هر چه می‌کنیم از رادیو و داستان‌های نمایشی این رسانه در آن روزگار است که ما را پاک هوایی کرده بود. به‌رحال با مرگ هر یک از کسانی که گذشته ما را فرم و شکل داده‌اند، برگی از خاطرات ما هم به دست باد سیرده می‌شود. چه زمانی باشد که خودمان که از خاک برآمده‌ایم در خاک شویم و گردش روزگار یعنی همین.

رسانه

۲۰ سال پس از مرتضی راوندی

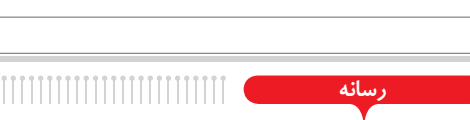


پژمان موسوی

حالا ۲۰ سال از آن روز می‌گذرد؛ ۲۳ شهریور ۷۸ مردی جهان ما را بدرود گفت که تاریخ‌نگاری ایران را به پیش و پس از خودش تقسیم کرد؛ مردی که تاریخ برایش چیزی بیش از شرح زندگی سلاطین و پادشاهان بود؛ او می‌خواست برای نخستین‌بار «مردم» را ببیند، همان گمشده تمام مورخین، همان حذف‌شده‌ها از لابه‌لای صفحات کتاب‌های تاریخی، مرتضی راوندی فارغ‌التحصیل دارالفنون بود، همان‌جا هم بود که بن‌مایه‌های شخصیتی و علمی‌اش شکل گرفت و ورود به دانشکده حقوق دانشگاه تهران در تثبیت این موقعیت نقش ویژه‌ای را برای او ایفا کرد. او از همان آغاز و در کنار مناصب و مشاغلی که داشت و به تاریخ آنها هم خوش درخشیده بود، به تاریخ زندگی مردم ایران علاقه زیادی پیدا کرده بود. «مردم» از همان آغاز گمشده او بود و دربی یافتن راهی برای پاسخ

به این پرسش که چرا مردم در تاریخ ایران نیستند؟ چرا سراسر کتاب‌های تاریخی تنها شرح خدمات، زندگی و مرگ پادشاهان و سلاطین است؟ برای او مهم این بود که به پاسخ این پرسش برسد که پس «مردم» کجای کار هستند؟ خودش درباره آغاز این علاقه و یافتن پاسخی به این پرسش مهم می‌گوید: «سفری به فرانسه داشتم و با دیدن کتابی که ترجمه نام آن «زندگی روزمره مردم فرانسه در قرن هجدهم» بود، شوق نوشتن کتابی درباره زندگی اجتماعی مردم در گذشته در من ایجاد شد. چون گمان می‌کردم جای مردم در تاریخ گذشته ایران خالی است و عموم مورخین شرح احوال و اوصاف و اعمال مردسالار با هزار منت و تهدید به زن ارائه می‌کند، بلکه حقی است که او به‌دور از هر قضاوتی، برای زیستش انتخاب می‌کند.

را که تمام می‌کردیم، چند دقیقه به ساعت ۹ شب -زمان پخش داستان‌های رادیو ایران در آن سال‌ها- می‌خزیدیم زیر کرسی که به جای منقل آتش که برای بچه‌ها خطرناک بود، مادر بزرگ تکنیک جدیدی درش به کار می‌بست؛ دو تا آجر را می‌گذاشت روی شعله کم چراغ والور و هنگامی که خوب داغ می‌شدند، آجرها را می‌پیچید لای پارچه‌ای کلفت -حوله یا پتوی مندرس- و می‌گذاشت زیر لحاف و ما هم لحاف را تا زیر دماغمان بالا می‌کشیدیم و لحظه‌شماری می‌کردیم تا آرم برنامه داستان‌های رادیو ایران که بعدها فهمیدیم تکه‌ای از سمفونی شهرزاد کورساکف، موسیقی‌دان برجسته روسی است؛ بلند شود و سپس غرق در داستان می‌شدیم. قصه‌گو که صدای بریتنی داشت و نامش مانی بود، مقدمه‌ای می‌گفت و داستان شروع می‌شد. بازیگران سرشناس آن دوران هم مهدی علیمحمدی، رامین فرزاد، حیدر صارمی، مریم معترف، شهلا (ریاحی) و... بودند. وقتی علیمحمدی با آن لحن آرام‌بخش خطاب به معشوق می‌گفت: «دوستت دارم» تمنان مورمور می‌شد و فکر می‌کردیم عشق یعنی لطیف‌ترین حسّی که در وجود انسان هست و باید کشفش کرد یا کشفش نکنند. در پایان هم وقتی صدای ویکن بلند می‌شد که می‌خواند: «هر نغمه این گیتار محزون، اشک هزاران مرغ بی‌آشیانه‌اس» پلک‌های خواب‌زده‌مان بر هم می‌نشت و در گرمای کرسی بی‌خطر مادر بزرگ که یکی، دو ساعت بیشتر گرم نداشت، خوابمان می‌برد. بعدها که از نوجوانی گذر کردیم و به آغاز جوانی رسیدیم و سلیقه‌هایمان هم عوض شد، تقریبا دوران بازیگری علیمحمدی در رادیو هم به سر آمده بود و داستان‌های رادیو ایران حال‌وهوایش عوض شده بود و دور، افتاده بود دست بهزاد فراهانی و یارانش با داستان‌های پرشور روستایی که اگر هم عاشقانه بودند، در لفافیی از تعهدات اجتماعی پیچیده می‌شدند و این ناشی از تغییر شرایط اجتماعی ایران در اواخر دهه ۱۳۴۰ بود. هنر معترض یا هنر اجتماعی داشت بر چوه دیگر فرهنگ و هنر سایه می‌انداخت. فیلم‌ها، ترانه‌ها، ادبیات و... دیگر دوران کنج قارون و علی دشتی و مستعان و ماتیس گذشته بود و نسل دیگری از هنرمندان به عرصه آمده بودند. در چنین حال‌وهوایی علیمحمدی بیشتر به کار دوبله در تلویزیون مشغول بود تا بازیگری رادیو. البته رقیب قدرتمندی به نام خسرو خسروشاهی هم از راه رسیده بود و اگر قرار بود جوانان عاشق شوند، ترجیح می‌دادند با صدای خسروشاهی از دهان آلن دلون عشق را مزه‌مزه کنند. خلاصه اینکه روزگار دگرگون شده بود و نتیجه‌اش را هم که دیدیم، اما نگارنده هنگامی که به گذشته برمی‌گردد تا بداند چه شد که دکتر و مهندس و فلان و بهمان نشد تا پیرانه‌سر زندگی آسوده‌ای داشته باشد، به این نتیجه می‌رسد که هر چه می‌کنیم از رادیو و داستان‌های نمایشی این رسانه در آن روزگار است که ما را پاک هوایی کرده بود. به‌رحال با مرگ هر یک از کسانی که گذشته ما را فرم و شکل داده‌اند، برگی از خاطرات ما هم به دست باد سیرده می‌شود. چه زمانی باشد که خودمان که از خاک برآمده‌ایم در خاک شویم و گردش روزگار یعنی همین.



پژمان موسوی

کتاب‌های گذشتگان، به‌رحال می‌توان نشانه‌هایی از مردم و زندگی آنها و حتی پوشاک و غذا و تفریحات آنها پیدا کرد. این بود که تصمیم گرفتم و شروع کردم». همین سفر آغاز راهی شد که ۴۰ سال به طول انجامید و نتیجه‌اش شد مجموعه ۱۰ جلدی «تاریخ اجتماعی ایران»؛ کتابی سترگ که تنها اراده مردی بزرگ توانست به سرانجامش برساند. بکه و تنها فیش‌برداری کرد، در آداب‌ورسوم، زندگی، شادی‌ها و غم‌ها و سبک زندگی مردم ایران تحقیق و پژوهش کرد و اثری را از خود بر جای گذاشت که تا مدت‌ها رفرنس و منبع جدی پژوهشی برای محققان و پژوهشگران خواهد بود. نه فقط محققان و پژوهشگران که این اثر برای نخستین‌بار توانست راهی به خانه‌های مردم ایران باز کند و آنها را با تاریخ زندگی پیشینیانشان آشنا کند. پس از این کتاب که در هر یک از مجلداتش، یکی از نموده‌ها و مظاهر زندگی مردم این سرزمین بررسی و تحقیق شده بود که مردم ایران با گذشته خود آشنا شدند و از خلال تاریخ چیزی جز شرح فتوحات و زندگی سلاطینشان دانستند. مردم ایران درواقع با این ۱۰ جلد اثر گران‌سنگ او بود که نخستین‌بار به صورت منسجم با

تاریخ ایران قبل و بعد از اسلام، طبقات اجتماعی ایران، اشاده حکومت و سازمان سیاسی و اداری، زندگی اقصادی در ایران، اخلاق و رسوم اجتماعی، تفریحات ایرانیان، زبان و ادبیات فارسی، فرقه‌های مذهبی در ایران و تاریخ فلسفه و علوم و افکار در ایران آشنا شدند و راهی برای آشنایی با زندگی پیشینیانشان یافتند. مرتضی راوندی را می‌توان ضمیر روشن مردم ایران دانست؛ چه در فعالیت‌های سیاسی، چه در مناصب و مشاغلی که در اختیار داشت و چه به عنوان یک مورخ و پژوهشگر جدی، همواره دغدغه مردم ایران را داشت؛ دغدغه‌ای که تنها در آرمان خلاصه نشد، او دغدغه‌اش را به عرصه عمل آورد و کاری کرد که همیشه در میان مردم باشد: خودش، یادش و آثار گران‌سنگش. یادش تا همیشه با ما...!

ازدواج ایرانی - ۴

نگاهی به سیستم همسر یابی



پرویز اجلانی

جامعه‌شناس

● در بخش سوم این تحلیل که شنبه، ۱۶ شهریور منتشر شد، به‌طور اجمالی به تفاوت‌های معنایی و کارکرد نهاد ازدواج، همسر یابی و فرزندآوری در جامعه ایران دهه ۹۰ از منظر تفسیر جایگاه زنان و نقش اقتصاد پرداخته شده بود.

فرایند همسر یابی

از خود ازدواج که بگذریم، دو فرایند همسر یابی یا جورکردن دختر و پسر برای ازدواج (match making) هم در جامعه ایران کاملا دگرگون شده است. در گذشته سکونتگاه‌ها کوچک بودند و در روستا همه همدیگر را می‌شناختند. در شهرها هم عمده مردم اوقات خود را در محله می‌گذراندند و اهل محل بدیگر را به‌خوبی می‌شناختند و به هم اعتماد می‌کردند. بنابراین فرایند همسر یابی به‌طور خودکار اتفاق می‌افتاد. خیلی وقت‌ها حتی موافقت پسر لازم نبود. همین‌که پدر موافقت می‌کرد، اگر دختری از فامیل قبلا نشان نشده بود، سیستم دختر یابی مادر خانواده (مادرشوهر بعدی) به راه می‌افتاد. زن هایی بودند که سنی از آنها گذشته بود. شوهرشان مرده بود یا اصلا ازدواج نکرده بودند. جامعه سنتی برخلاف جامعه جدید، ایشان را طرد نمی‌کرد و تنها نمی‌گذاشت. برعکس این زنان سر قفلی همه میهمانی‌ها و مجالس عروسی و عزا بودند. هنگام برگزاری انواع کرده‌هایی‌ها به کمک خانم خانه می‌آمدند. ازآنجاکه این بانوان به همه خانه‌ها رفت‌وآمد داشتند، آمار دختران اهل محل را داشتند و بهترین مشاوران همسر یابی مادران برای پسرها بودند. مشاور مطلع دیگر دلاک حمام محله بود که نه‌تنها همه دختران دم‌بخت محل و محله‌های اطراف را می‌شناخت بلکه اطلاع کافی از اندازه بدن دختر خانم‌ها هم داشت و با خوشحالی آن را در اختیار مادرشوهر آینده قرار می‌داد. حتی اگر اینها هم کافی نبود، مادرشوهر و خواهرشوهرهای بزرگ آینده و شاید هم خاله‌خانم و... راه می‌افتادند در کوچه محله‌های اطراف سراغ خانه‌های دختردار را می‌گرفتند در می‌زدند و اگر طرف موافقت می‌کرد، وارد می‌شدند و دختر را می‌دیدند و اگر خانم‌والده داماد می‌پسندید، ترتیب خواستگاری رسمی را می‌داد. این فرایند کاملا کارکردار همسر یابی با مداخله ریش‌سفیدان و کیس سفیدان فامیل تکمیل می‌شد. همین‌که دختر یا پسر فامیل به سن رشد می‌رسیدند، بزرگ‌تراها پدر و مادر بچه‌ها را تحت فشار می‌گذاشتند که دستی بالا بزنند و برای بچه‌ها فکری بکنند و تاکید می‌کردند که نگه‌داشتن دختر یا پسر مجرد در خانه خوبیت ندارد. این مکانیسم‌ها همه براساس آشنایی بود، مردم کم‌وبیش بدیگر را می‌شناختند و به هم اعتماد داشتند.

این سیستم که حتی در شهرهای متوسط تا زمان انقلاب هم کارکرد داشت، امروزه کاملا از جامعه ما رخت برسته و شاید فقط در برخی روستاها بتوان از آن نشانی یافت. ازبین‌رفتن سیستم سنتی همسر یابی چند علت داشته است؛ رشد شدید جمعیت شهرها و مهاجرت وسیع روستاییان و ساکنان شهرهای کوچک به شهرهای بزرگ که به کنار هم زیستن خانواده‌هایی با سنت‌ها و هنجارهای گوناگون از نقاط مختلف کشور با پیشینه‌های عشایری، روستایی، شهری، قومی و طبقاتی متفاوت انجامیده است. این جابه‌جایی وسیع و مداوم داخل کشور و درون شهرها وضعیت ناآشنایی و بی‌اعتمادی را به‌شدت افزایش داده است. خود جوانان نیز این شیوه ازدواج را قبول ندارند و بر این باورند که خود باید همسر مطلوب خود را بیابند و با او به توافق برسند. بقیه چیز جز تشریفات نیست. نکته دیگر اینکه این وضعیت به نفع دختران نیست. زیرا برای دختران نمی‌شود به خواستگاری رفت. به همین دلیل بسیاری از خانواده‌ها دختران خود را تشویق می‌کنند که در محیط کار یا تحصیل جفت مناسب خود را بیابند. زیرا بالا رفتن سن دخترها و ازدواج نکردنشان برای والدین چندان خوشایند نیست. در سال‌های اخیر رایج شده که دختران و پسرانی که شاغل‌اند و ازدواج نکرده خانه پدری را ترک می‌کنند و زندگی مستقلی برای خود راه می‌اندازند. در مجموع هر چند هنوز هم والدین در یافتن همسر به جوانان کمک می‌کنند اما امروزه تصمیم به ازدواج و یافتن همسر دلخواه امری فردی و مربوط به خود جوانان انگاشته می‌شود.

طلاق: تصور می‌کنم تا توجه به آنچه در بالا آمد، فهم علت افزایش طلاق کار سختی باشد. بدیهی است وقتی ازدواج امری انتخابی باشد و به‌ویژه در شهرهای بزرگ در میان گروه‌های اجتماعی مهاجر از همه‌جا صورت بگیرد که خرده‌فرهنگ‌های متفاوتی دارند که هنوز در هم ادغام نشده‌اند و از مخرج مشترک آنها یک فرهنگ شهری جدید به وجود نیامده است و از سوی دیگر این جوانان شخصیت‌های مدرن و دارای فردیت داشته باشند و خود را تابع صرف سنت‌ها ندانند و از تنگ‌نظری و نظارت شدید اهالی که ویژگی محیط‌های کوچک است هم‌رها شده باشند، فقط تا وقتی به زندگی ناشویی ادامه دهند که برایشان مطلوب و بهتر از زندگی مجردی باشد. بدیهی است که در این شرایط عواملی مثل اعتیاد همسر، فقر و بی‌کاری، میزان تمایل خانواده هسته‌ای به استقلال و میزان تمایل مداخلات خانواده گسترده که در میان اقوام و مناطق و طبقات مختلف متفاوت است، تحمل نمی‌شوند و به‌سرعّت به طلاق می‌انجامند؛ زیرا زوجین و به‌ویژه زنان دلیلی برای تحمل زندگی ناشوویی پرتش نمی‌بینند.